■ **هنوز اتاق از بوی تو روشن است** / یادداشتی بر مجموعه‌شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» اثر حسین اسرافیلی
■ **با غزل‌های خود کوتاه بیا!** / نقدی بر مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» سروده روح‌الله ستایش‌احدی
■ **مرد استفاده از فرصت‌ها** / درباره کتاب «چشمان یعقوب» سرگذشتنامه شهید مدافع حرم، رضا کارگر برزی
■ **فرهنگی مجاهد** / درباره کتاب «شاهرگی برای حریم» سرگذشتنامه شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» اثر حسین اسرافیلی

هنوز اتاق از بوی تو روشن است

وارش گیلانی: مجموعه شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» اثر حسین اسرافیلی را انتشارات فصل پنجم در ۱۰۴ صفحه منتشر کرده است. این مجموعه ۳ بخش دارد: «همراه با طبیعت»، «صدای عاشقانه‌ها» و «با بیداران مقاومت». بخش اول ۵۸ شعر کوتاه دارد، بخش دوم ۷۴ شعر کوتاه دارد و بخش سوم ۴۸ شعر کوتاه که جمعاً می‌شود ۱۸۰ شعر کوتاه. در ضمن، مجموع این ۱۸۰ شعر کوتاه هم موزونند که می‌شوند «شعرهای نیمایی» و هم وزن ندارند که می‌شوند «شعرهای سپید».

زمان سرایش اولین شعر نو کوتاه بازمی‌گردد به خود نیمایوشیج. یعنی ۳-۲ شعر کوتاه در مجموعه اشعار نیما می‌توان پیدا کرد که بازمی‌گردد حدوداً به تاریخ ۱۳۳۰ اما آنچه امروز مشهور به اشعار کوتاه است، شعرهایی است به مراتب کوتاه‌تر از آن ۳-۲ شعر نیما و اولین سرایندگان آن را باید هوشنگ ابتهاج با شعر «بسترم/ صدف خالی یک تنهایی است/ و تو چون مروارید/ گردن‌آویز کسانی دگری» دانست و بعد تقریباً همزمان با سرایش این شعر کوتاه ابتهاج و اولین شعرهای کوتاه بیژن جلالی.

گذشته از این، مهم رواج درست، دقیق و با کیفیت شعرهای کوتاه در قالب‌های نیمایی و سپید است که توسط بعضی از شاعران به انجام رسیده است؛ شاعرانی همچون بیژن جلالی، احمد شاملو، منصور اوجی، کاظم سادات اشکوی، و بعد از انقلاب بیشتر توسط عمران صلاحی، قیصر امین‌پور، شمس لنگرودی، سیدعلی میرافضلی و بسیاری دیگر.

در واقع شعرهای کوتاه از اواخر دهه ۶۰ اوج گرفت و تا اواسط دهه ۷۰ کاملاً در جامعه ادبی جا افتاد. زیرا تا پیش از این، نسبت به شعر غیرکوتاه کمتر جدی گرفته می‌شد.

حال برسیم به مجموعه شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» که حاوی ۱۸۰ شعر کوتاه نیمایی و سپید حسین اسرافیلی است.

شاید بسیاری از مخاطبان شعر، بویژه مخاطبان بعد از انقلاب، تصوری که از حسین اسرافیلی دارند، تصور یک غزلسرایی است که زبان و بیانی حماسی دارد و در غزل‌هایش، بیش از واژه‌های نسیم، بهار، نغمه و بلبل، از شیهه، اسب، میدان، تفنگ و چوب‌دار استفاده می‌کند! باید بگوییم که وی نه‌تنها در غزل، بلکه پیش از این نیز از ظرفیت شعرهای کوتاه برای افکار و احساسات خود بهره برده است. یعنی او در کارنامه‌اش علاوه بر اشعار کوتاه در مضامین و مفاهیم دفاع‌مقدسی و انقلابی و درباره لبنان و ستایش سیدحسن نصرالله، اشعار کوتاهی نیز با مضامین و مفاهیم معمول و مرسوم دارد. اینک در بخش سوم مجموعه‌شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» نیز حسین اسرافیلی اشعار کوتاهش را بار دیگر به دفاع‌مقدس و انقلاب و نهضت بیداری اختصاص داده است با عنوان «با بیداران مقاومت».

برای اینکه کلام گسیخته نشود، نقد و بررسی مجموعه‌شعر «باران آرزوها را خیس می‌کند» را از بخش سوم شروع می‌کنیم. ابتدا چند شعر از این بخش ذکر می‌شود و سپس به شاخصه‌های‌شان اشاره خواهد شد:

«هزار و یک داستان
«در هزار و یک شب
خواندیم
اما آمدن صبح
نیازی به داستان نداشت»

شعری که ظاهری انقلابی و مقاومتی ندارد اما خبر از عقیده‌ای که در پشت تفکر شاعر نهفته است، دارد. شاعر می‌خواهد بگوید، هر کار کنید و کنیم و اتفاق و سخن و عملی که پیش بیاید، صبح سر خواهد زد؛ و صبح هزار معنی دارد؛ صبح عدالت، صبح بیداری، صبح برکت، صبح مهرورزی و....

یا اینکه در تفسیر و شرح شهید و شهادت از اسطوره‌ای ناب بهره می‌برد و اینچنین می‌سراید:

«مین
انفجار
آتش در بال پرپری
آنک
ققنوس دیگری»

شعرهای عاشقانه گفتن شاید ظاهری سهل داشته باشد اما از آنجا که «طفیل هستی عشقند آدمی و پری و باید ارادتی کرد تا سعادتی برد»، دیگر کار حافظ، مولانا، سعدی، نظامی و دیگر شاعران هم سخت می‌شود که حتی والاترین اندیشه‌های بشری را به زیر لوای عشق آورده‌اند. حال عشق با این بالابلندی و سروقامتی که خانم جان‌هاست و آقای جهان، باید به گونه‌ای سروده شود که لایق آن باشد

شعرها به لحاظ فضاسازی، لفظ، فرم و ساختار در سطح خوبی قرار دارند و این امر سبب می‌شود که شاعر بتواند حرف خود، واقعیت و حقیقتی را که در متن سخن خود دارد بروز دهد و مهم‌تر از آن، این امر را باورپذیر کند.

اوج این شاعرانگی تا شاعر بتواند آن حقیقت نهفته در زبان و دل خود را بیان کند، از راه تصویرسازی، تخیل، تشخیص و هزار راه شاعرانه دیگر می‌گذرد. چون که شاعر خطیب، سخنران، فیلسوف یا جامعه‌شناس که نیست که خیلی‌ها هنوز انتظار دارند از راه نظم و نثر وارد شده و با بیان مستقیم خود محتواگرایی کند. اتفاقاً محتواگرایی در شعر دقیقاً از همین راه تصویر و تخیل می‌گذرد؛ یعنی شاعر موظف است از راه تخیل، تشبیه، تشخیص و امثال اینها بیندیشد و به اندیشه‌های عاطفی یا حماسی رهنمون شود:

«آتش در آیینه
خون در رگ زمین
خورشیدقطعه‌قطعه
خطر
خط سرخ مین»

در بخش اول که نامش «همراه با طبیعت» است، شاید شاعرانگی بیشتر نمایان شود. اگر چه هر شاعری در موقعیت مورد علاقه خود بهتر عمل می‌کند اما با این همه، بستر طبیعت، بستری است که اجازه عمیق و گسترده‌تر شدن تخیل، تشبیه و تشخیص را بهتر زمینه‌سازی می‌کند و تصویرها در آن رنگی‌ترند، حتی اگر سخن شاعر از آزادی باشد:

«پرنده
آیینه‌ای از بهار و آزادی
خوشا به حال درختان
با پرندگان فراوان»

یا اینکه کدام شاعر می‌تواند تصویری و تشبیهی چنین رئال -که حتی شاعر را به نوعی از تخیل ورزیدن معاف می‌کند- در بیرون از طبیعت پیدا کند. شاعر فقط نگریسته و مثل یک عکاس عکس گرفته است. البته این نوع عکاسی هم کار هر کسی نیست:

«شبیه آن پرنده‌ام
که گم شده است لانه‌اش
شبیه بال پرپر است
تمام آشیانه‌اش»

با این‌همه، نمی‌توان گفت که حسین اسرافیلی در بسیاری از مواقع از این شرایط مهیا در طبیعت خوب بهره برده و خیلی ساده از آن نگذشته است؛ ساده آنقدر که شعرها تنها ظاهری شاعرانه دارند اما «پیش‌شعر»ند یا «برشی از یک شعر»ند؛ نظیر:

«نگاهت که می‌کنم
بوی بهار
می‌گیرم».

یا:

«چه بی‌شمار پرنده
شکسته‌اند پر
اینجا»

گاهی نیز شاعر ظاهراً کاری خاص در اینکه شعری اتفاق بیفتد انجام نمی‌دهد، بلکه تنها با یک جابه‌جایی زبانی، این اتفاق را محقق می‌سازد؛ یعنی به‌جای اینکه در پایان شعر به روال عادی بگوید: «بهار آمده است»، می‌گوید: «بهار باریده‌ست» و تنها با یک واژه، یک حرف معمولی را تبدیل به شعر می‌کند. البته این تبدیل‌ها باید بیش از آنچه باشد که در ذیل به عنوان نمونه می‌آید. این نمونه آورده شد تا زیرکی و چابکی شاعر در زبان نشان داده شود:

«عطر یاس و زنبق
بوی پونه و آویشن
کوه
سرسبز
چشمه‌ها
جاری
بهار باریده است»

شعرهای عاشقانه گفتن شاید ظاهری سهل داشته باشد اما از آنجا که «طفیل هستی عشقند آدمی و پری و باید ارادتی کرد تا سعادتی برد»، دیگر کار حافظ، مولانا، سعدی، نظامی و دیگر شاعران هم سخت می‌شود که حتی والاترین اندیشه‌های بشری را به زیر لوای عشق آورده‌اند. حال عشق با این بالابلندی و سروقامتی که خانم جان‌هاست و آقای جهان، باید به گونه‌ای سروده شود که لایق آن باشد؛ نه اینکه در شعرهایی به این کوتاهی هم حرفش درباره عشق هیچ استواری نداشته باشد و هم یک تکه از یک شعر دیگر باشد و هم از چند راه دیگر بتوان در آن دست برد و تغییرش داد؛ مثلاً می‌توان:

«تو می‌خندی و
من
از بهار سرشار می‌شوم»

را تبدیل کرد به «تو می‌خندی و من از زمستان خالی می‌شوم»، «تو می‌خندی و من از پاییز بیرون می‌روم» و... و تو می‌خندی و هزار چیز دیگر... یعنی اثری که قابل کم‌کردن و اضافه کردن است و نمی‌توان آنها را شعر نامید؛ همچنین مثل کار ذیل:

«به رویاهایم که می‌آیی
پر می‌شوم از تو
از بهار»

حداقل شعر باید به نوعی از زبان‌آوری برخوردار باشد و بتواند در جابه‌جایی کلمات تبحر داشته باشد و با این کار عادت‌زدایی کند؛ مثلاً به‌جای اینکه بگوید:

«برای دیدن تو
بالا می‌آیم
اتاق
از بوی تو
سرشار است»

با یکی دو کلمه دیگر و جابه‌جایی یک کلمه، این شعر را می‌گوید:

«به جست‌وجوی تو
از پله‌ها بالا می‌روم
اتاق
از بوی تو
روشن است»

حسین اسرافیلی در شعر بالا عادت‌زدایی می‌کند و حتی «پله‌ها» را به‌جا می‌آورد؛ یعنی برای رسیدن به او و دیدارش (جست‌وجوی او) مراحلی را باید طی کرد و به‌جایی در بالا و بلندی رسید (یعنی او در پایین دیده نمی‌شود) و اینجاست که سطر و حرف پایانی در عین داشتن زیبایی و معنای عمیق، با مقدمه خود زیباتر می‌شود و در نهایت، شعر زیباتر می‌شود، آنجا که معشوقه و یار و همسر به‌جای اینکه اتاق را از بوی خود سرشار یا معطر کند، آن را از بوی خود روشن می‌کند. یعنی آن روشنی اتاق نیز از آن معشوق است و متعلق به اوست و نیز عامل این روشنایی اوست. در واقع این روشنایی خود صد معنای دیگری در خود آشکار و نهان دارد.

آری! آنگاه که اتاق از بوی او روشن باشد، پس معشوق عامل روشنی و خود اصل روشنی است.

نقدی بر مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» سروده روح‌الله ستایش‌احدی

با غزل‌های خود کوتاه بیا!

الف.م. نیساری: مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» از روح‌الله ستایش‌احدی است که در ۷۲ صفحه، توسط انتشارات فصل پنجم منتشر شده است. این مجموعه ۳۸ غزل، ۳ چارپاره و یک مثنوی دارد. نکته چشمگیر (ظاهرا!) در این مجموعه کم‌برگ، وزن‌های بلند و ابداعی آن است که تقریبا نیمی از غزل‌ها را شامل می‌شود.

در یادداشت‌ها و نقدهای پیش از این گفتیم که وزن‌های بلند و غیرمتعارف؛ همان وزن‌هایی که در شعر قدیم سابقه ندارند و ابداع شاعران امروز است، حواس شاعران را هنگام سرودن شعر دچار اخلال می‌کنند. چرا؟ برای اینکه این وزن‌ها، وزن‌های مطبوع و روانی نیستند و حتی در مواردی با شنیدن آنها، احساس موزون نبودن و منثور بودن به مخاطب دست می‌دهد. این امر را با یک دقت کوچک نیز می‌توان دریافت. اما وزن‌های بلندی که از وزن‌های معمول گرفته می‌شوند و تبدیل به ۲ برابر خود می‌شوند؛ یعنی شبیه وزن‌های دوری هستند که شکل‌هایی از آن در شعر گذشته هم سابقه داشته است. در واقع، ابیات این اوزان دوری را به ۴ قسمت مساوی هم می‌توان تقسیم کرد، یعنی هر بیت بشود ۲ بیت؛ مثل اوزان دوری قدیم: «مُستَفعَلُن مَفاعیل، مُستَفعَلُن مَفاعیل» و مثل اوزان دوری جدید: «مَفعولُ فاعلاتُ مَفاعیلُن، مَفعولُ فاعلاتُ مَفاعیلُن».

روح‌الله ستایش‌احدی در مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» اما دقیقا از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های اوزان کلاسیک به نفع ابداع خود استفاده کرده است، یعنی اول اینکه همه وزن‌های ابداعی‌اش شکل و ظرفیت وزن‌های دوری‌اش را دارند، مثل همه غزل‌های این مجموعه که دارای وزن‌های بلندند، از جمله غزل ۱:

مَفعولُ فاعلاتُ مَفاعیلُن، مَفعولُ فاعلاتُ مَفاعیلُن»
«من چشم‌های عاشق مصنوعی در ابتدای عشق
شما هستم».

غزل ۲:

«فَعَلاتُن مَفاعلُن مَفعول، فَعَلاتُن مَفاعلُن مَفعول»
«رفتنت اتفاق خوبی بود، ماندنت ریشه در نباید داشت».

غزل ۸:

«مَفاعلُن فَعَلاتُن فا، مَفاعلُن فَعَلاتُن فا»
«تریز در دل من غم را، نخواه از تو بپرهیزم!»

و وزن‌های دوری دیگر این دفتر. اما دومین استفاده و وام‌گیری از اوزان شعر گذشته برای ابداع اوزان جدید، استفاده از شکل و ماهیت قالب «بحر طویل» است که قالب عصر تجدد نیست و اگر هم بوده، سنتی‌ها بیشتر برای مراثی‌سرایی و اشعار طنز و گاهی نیز در منظومه‌سازی و داستان‌سرایی از آنها استفاده می‌کردند. امروزه از این قالب استفاده چندانی نمی‌شود، مگر گاهی در مراثی و اشعار فکاهی. اما روح‌الله ستایش‌احدی از آن به نوعی در مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» بهره برده است، البته فقط یک‌بار و آن هم در غزل ۱۸؛ یعنی ستایش‌احدی به‌جای اینکه مثل بحر طویل، قافیه‌ها و ردیف‌ها را در جاهای معین و نامعین بحر طویل بیاورد، این قافیه‌ها و ردیف‌ها را در جای مشخصی از غزل خود می‌آورد، تنها با این فرق که قافیه‌ها و ردیف‌ها با فاصله ۲ برابر معمول از هم می‌آیند. چرا؟ برای اینکه مصراع‌ها این‌بار حتی ۲ برابر اوزان بلند ابداعی هستند که سخن‌شان رفت و مثال‌هایی از آنها در بالا آورده شد:

«مرا ببخش اگر میان لحظه‌های بی‌قرار و اولین جوانه‌های سبز عاشقانه‌های گرم و روزهای بانشاط زندگانی قشنگ و پُرگل تو خانه کرده‌ام».

آنچه در گیومه بالا قرار گرفته، تنها مصراع اول یک غزل است. البته شبیه این کار و حتی متنوع‌تر از این کار را در غزل‌های محمدسعید میرزایی دیده‌ام. حال ابداع‌کننده اول در این کار چه کسی بوده و نیز چه کسانی از این طریق بار غزل‌های‌شان را به سرمنزل مقصود برده‌اند و می‌برند و خواهند برد و دیگر مسایل، من بی‌خبرم.

حال با این وصف، باید سخن را بر اساس دوری شدن اوزان غزل‌های روح‌الله ستایش‌احدی بار دیگر این‌گونه بیان کنیم که از آن رو که این وزن‌ها، وزن‌های آشنا و مطبوعی در شعر قدیم محسوب می‌شده‌اند و در غزل‌های مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» تنها دو برابر شده‌اند و برای ملکه شدن در اذهان خوش‌آهنگند، بنابراین آن اتفاق که برای اوزان بلند دیگر می‌افتد اینجا مصداق پیدا نمی‌کند، چون تنها فرقش با اوزان قدیمی در این است که در یک بیت غزل احدی، تنها ۲ بار تکرار می‌شوند اما وزن‌های بلند جدید ابداعی در غزل بعضی غزل‌سرایان امروز، اوزان نامطبوعی هستند و به همین دلیل شاعران را هنگام سرودن دچار اختلال ذهنی کرده یا دچار آگاهانه سرودن می‌کنند و این یعنی از مسیر درست هنگام سرودن منحرف شدن و پای کج گذاشتن؛ خاصه وقتی که احساس وزن از آنها چندان محسوس نیست و گاهی نیز نزدیک به نثر می‌شوند.

حال آیا می‌توان در این اوزان بلند ابداعی، وزنی مطبوع پیدا کرد، باید گفت ممکن است به‌ندرت این اتفاق بیفتد. با همه این اوصاف و با توجه به دلایلی که غزل‌های خود روح‌الله ستایش‌احدی در اختیارمان گذاشته تا مطبوع بودن وزن‌های غزلش را به‌واسطه دوری بودن و آشنا بودن و مطبوع بودن آن وزن‌های دوری، ایجادکننده اخلال هنگام سرودن و آگاهانه سرودن ندانیم، باز نمی‌دانم در کل چرا این غزل‌های ابداعی در وزن‌های بلند، حتی از نوع دوری‌اش، برای من دلچسب نمی‌شود. حال اگر غزل ذیل کمی هم دلچسب است، دو سه دلیل دیگر هم دارد، یکی اینکه غزل دارای حرف و اندیشه است، اگرچه به همین واسطه کمی خشک هم شده؛ دوم اینکه نسبتا وزنش کوتاه‌تر است و سوم اینکه خب، تقریبا غزل خوبی است:

«گاهی احساس می‌کنم باید شعر را از خودم جدا بکنم
بعد از آن در میان دلتنگی، واژه واژه تو را رها بکنم
بروم جای خلوت و دنجی فارغ از ازدحام فلسفه‌ها
ساده با لهجه دهاتی خود بنشینم خدا خدا بکنم
آسمان را کمی نگاه کنم دور از این روزهای سربی شهر
روستایی‌ترین نگاهم را با دل ابر، آشنا بکنم
از کنار رسوم وحشی قرن گم شوم در کمال بیزاری
خانه تازه تمدن را عاشقانه خودم بنا بکنم...».

حالا برسیم به آن غزل‌های مجموعه‌شعر «اخبار سکوت» که در همین وزن‌های مطبوع سروده شده‌اند و یکی از بهترین غزل‌هایش را انتخاب کنیم. اتفاقا غزل‌هایی که وزن‌های معمول و کوتاهی دارند در نسبت با اوزان بلند ابداعی، اغلب غزل‌هایی خواندنی و زیبا بودند و در این میان ۲ غزل جانانه و پرشور بود؛ یکی غزل شماره ۲۵ با این ابیات:

«شبیه پسته از حیرت دهانم باز می‌ماند
به تصویری که از چشمان تو بادام می‌گیرد
به شوقت شهریار و مولوی آواز می‌خوانند
و سعدی فال حافظ از می‌خیام می‌گیرد
من از بیت زلیخای نگاهت می‌گریزم زود
ولی پیراهنم را پنجه الهام می‌گیرد».

و دیگری غزل ۳۱ با تمام ابیاتش:

«دَف را «بدَف»، بزن هیجان را بهم بریز
آرامش دروغی‌مان را بهم بریز
دیروزهای بلخ و نیشابور را برقص
امروزهای هر دو جهان را بهم بریز
کوه عسل کنار تو انگشت بر لب است
برگرد و شهرت سبلان را بهم بریز
مضمون تازه‌ای به غزل‌های من ببخش
بازار شاعران جوان را بهم بریز
چادر بگیر صورت خورشید خویش را
این ذره‌های چشم‌چران را بهم بریز
موسیقی روان غزل‌های من، تو باش
چنگی بزن به شعر و روان را بهم بریز».

نگاه

درباره کتاب «چشمان یعقوب» سرگذشتنامه شهید مدافع حرم، رضا کارگر برزی

مرد استفاده از فرصت‌ها

[مهدی خدادادی]

«چشمان یعقوب» حکایتی از صبر پدر یک شهید است. حکایت صبر پدر در شنیدن روضه مکشوفه شهادت فرزند در نزدیکی مقتل او. لحظه لحظه روایت راوی‌ها، آقای برزی را با فصل آخر زندگی فرزندش آشنا می‌کند؛ فصلی که رضا هیچ‌گاه برای پدر کلامی از آن به میان نیاورده بود. اما کتاب «چشمان یعقوب» مخاطب را پای یک روایت مهم دیگر هم می‌نشاند. روایت استجابت دعای پدر و ادای یک نذر؛ روایتی که تمام راویان شهادت رضا کارگر برزی و مخاطبان کتاب را پای صحبت پدر این شهید می‌نشاند.

«همه می‌گفتن: «هیچ کاری نمی‌شه کرد. بی‌حسی کم‌کم تمام بدن رضا رو درگیر خودش می‌کنه تا به قلب برسه» و من باید می‌موندم و آب شدن پسرم رو می‌دیدم... فشار بیماری رضا، حرف و حدیثا، دلسوزیای مردم، فشار اقتصادی و غربت، انگار همه دست به دست هم داده بود تا حسابی دل من بشکنه. با خودم گفتم: هرچقدرم من توی سختی باشم، به حال حضرت زینب(س) که نمی‌رسم. بی‌بی جانم از من سختی بیشتری کشیدن. حال مضطر ایشون به‌مراتب بیشتر از من بوده. برای همین، متوسل به ایشون شدم. از عمه سادات(س) خواستم شفای پسرم رو بده. یادمه که در اون لحظات، فقط به سختیای این بانوی بزرگ فکر می‌کردم و اشک می‌ریختم. از ایشون خواستم که دوباره رضای من روی پاهاش بایسته. نذر کردم رضا خوب بشه و بتونه روی پاهاش بایسته، خادم حرم اهل بیتش کنم». و چه زیبا پدر بر سر عهد و نذر خویش ماند و جوان برومند خویش را برای خدمت و پاسداری از حریم عمه سادات(س) تقدیم کرد و با قلبی مطمئن و با خیالی راحت در زیارتی که نصیبش شد، در مقابل ضریح حضرت زینب(س) خدای را برای ادای نذری که بر گردن داشت شکر کرد.

رضا کارگر برزی انسانی بود با توانایی بالای مدیریت فرصت‌ها. رضا یک افسر متخصص سپاه اسلام بود که با استفاده و بهره‌گیری از امکانات و ظرفیت‌های اطراف خود در پیشبرد اهدافش در تخصص خود یعنی جنگ الکترونیک و تخریب گام برمی‌داشت؛ توانایی و استعدادی که به جرأت نقش مهم و کلیدی در مبارزات علیه جریان تکفیری و داعش ایفا می‌کرد و نقشه‌های ایشان را نقش بر آب می‌کرد و تهدیدهای دشمن را تبدیل به فرصت می‌کرد. نویسنده با بهره‌گیری از ادبیات محاوره و عامیانه، بهره‌گیری از کلام راویان مختلف و خلق فضایی دراماتیک به نقل داستان زندگی شهید مدافع حرم رضا کارگر برزی می‌پردازد و زوایای مختلف زندگی این شهید عزیز را در مقاطع مختلف زندگی کوتاه دنیوی‌اش به تصویر می‌کشد.

کتاب «چشمان یعقوب» به قلم شهلا پناهی سرگذشتنامه شهید مدافع حرم رضا کارگر برزی در ۱۵۲ صفحه توسط انتشارات روایت فتح چاپ و روانه بازار نشر شده و تاکنون با یک بار تجدید چاپ بیش از ۴ هزار نسخه از آن در اختیار مخاطبان قرار گرفته است.

***

درباره کتاب «شاهرگی برای حریم» سرگذشتنامه شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی

فرهنگی مجاهد

زندگی حمیدرضا اسداللهی زندگی پرفراز و نشیبی است. این قاعده زندگی یک مجاهد است؛ آن هم یک مجاهد عرصه فرهنگ. جهان یک انسان مجاهد مدام در حال بزرگ و بسیط شدن است و جهان مادی ما با این فراخی در وسعت نظر این انسان، پست و حقیر می‌شود چون دیدگانش رو به حقیقت و جهانی حقیقی گشوده شده است.

حمیدرضا انسان مجاهدی است که مدام در حال وسعت بخشیدن به میزان اثرگذاری‌اش در جامعه است و جامعه هدف آن حدها و مرزهای تعریفی و جغرافیایی را نادیده گرفته و با متر و معیار خویش آن حدود و مرزها را ترسیم می‌کند. معیاری که دین برای آن مشخص کرده و او پیرو و مطیع آن است. معیاری که پای مادر شهید جهاد لبنان، شهید عماد مغنیه را برای عرض تسلیت و سخن گفتن پیرامون شخصیت او به مراسم ترحیمش باز می‌کند.

«شاهرگی برای حریم» کتابی است پیراسته از زواید با ساختاری متفاوت از ساختار معمول روایت خاطرات. در این اثر سمانه خاکبازان با خوش‌سلیقگی تمام در برداشت مطلب از زبان راویان مختلف و چینش مناسب آنها ما را بخوبی با داستان زندگی شهید مدافع حرم حمیدرضا اسداللهی آشنا می‌کند. اثر با وجود تعدد راویان از نظم و وحدت بیان خوبی در تمام فصول و جزء جزء زندگی این مرد مجاهد برخوردار است و مخاطب بخوبی با آن ارتباط برقرار می‌کند و از کودکی تا شهادت با گوش جان پای روایت نویسنده از زندگی این شهید می‌نشیند.

مرور زندگی این شهید نگاه نویی به سبک زندگی اسلامی را در مقابل دیدگان مخاطب قرار می‌دهد. نگاه دلنشین به زندگی، نگاه یک انسان عاشق است. حمیدرضا اسداللهی با این نگاه به زندگی خویش نظم داد، رشد کرد و پا در عرصه جهاد نهاد، جهادی که در آخرین برهه از زندگی‌اش او را به سوریه کشاند و نثار خونش مهر محکمی شد بر صداقتش در عشق.

کتاب «شاهرگی برای حریم» سرگذشتنامه مجاهد عارف شهید مدافع حرم، حمیدرضا اسداللهی به قلم سمانه خاکبازان در ۲۶۴ صفحه پاییز سال ۱۳۹۵ توسط انتشارات روایت فتح راهی بازار کتاب شد و تاکنون ۳ نوبت چاپ آن در اختیار مخاطبان و علاقه‌مندان مطالعه کتاب در حوزه ادبیات پایداری قرار گرفته است.